

(مقاله پژوهشی)

بررسی فلسفی رابطه عقل و ایمان و تاثیر آن بر معرفت و شناخت دینی انسان

یاسر عزیزاده^۱، حسین سلیمانی آملی^۲، عبدالله رجایی لیتکوهی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۴/۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۷/۲۵

چکیده

موضوع شناخت، ابزارهای آن و حجیت آنها از مهمترین و نخستین دغدغه‌های فکری متفکران دینی و غیر دینی بوده است. بحث رابطه عقل و دین و تاثیر آن بر معرفت و شناخت دینی انسان، یکی از مهم ترین مسائل در حوزه دینداری و مذاهب است. حال باید به این موضوع توجه کرد که آیا اعتقاد دینی، عقلانی است یا غیر عقلانی که فقط باید به آن ایمان آورد؟ در تاریخ فلسفه دو دیدگاه در پاسخ به این سوال وجود دارد: یکی شناخت مبتنی بر عقل گرایی و دیگری شناخت مبتنی بر ایمان گرایی. دیدگاه نخست بر آنست که، حقیقت با یتی با استفاده از خرد و تحلیل و مبتنی بر واقعیتها باشد، گروه دوم اما؛ معتقد است که ایمان ضروری است و باورها میتوانند بدون وجود شواهد و یا عقل پذیرفته شوند. در این مقاله نخست از میان عقل گرایان به نقد دیدگاه کانت، ملاصدرا، کلیفورد و از میان ایمان گرایان به نقد دیدگاه کوئیلو، کیرکگارد، اشو و پلانتینگا پرداخته شده است و سپس دیدگاه اسلام در باره رابطه عقل و دین مطرح و این نظریه مورد تاکید قرار گرفته است که در اسلام بطور کلی هماهنگی میان عقل و دین وجود دارد و ایمان گرایی به صورتی که در غرب مطرح است، قابل پذیرش نیست.

واژگان کلیدی: عقل، ایمان، معرفت دینی، ایمان گرایی، عقل گرایی

۱. دانشجوی دکتری تخصصی الهیات، فلسفه و کلام اسلامی، گروه معارف و فلسفه اسلامی، دانشکده علوم انسانی، واحد بابل، دانشگاه آزاد اسلامی، بابل، ایران. Alizade.yaser@yahoo.com

۲. استادیار گروه معارف و فلسفه اسلامی، دانشکده علوم انسانی، واحد بابل، دانشگاه آزاد اسلامی، بابل، ایران (نویسنده مسئول). soleimaniamoli@gmail.com

۳. استادیار گروه معارف و فلسفه اسلامی، دانشکده علوم انسانی، واحد بابل، دانشگاه آزاد اسلامی، بابل، ایران. abdollahrejaee@yahoo.com

مقدمه

موضوع رابطه میان ایمان با عقل یکی از مباحث مهم و مورد بحث اندیشمندان مختلف دنیای شرق و غرب است. بطور کلی دو دیدگاه در رابطه با این موضوع وجود دارد: نخستین دیدگاه که به عقل‌گرایی مشهور است، اعتقاد دارد باورهای ایمانی با عقل سازگاری دارد. به تعبیر دیگر، در این دیدگاه برای اینکه اعتقادات دینی از لحاظ عقلی مقبول باشد، باید صدق آن را بگونه‌ای اثبات کرد که جمیع عقلا قانع شوند. این نگاه تأکید دارد که عقل می‌تواند گزاره‌های دینی را تحصیل و اثبات و تبیین کند و بفهمد. بنابراین ادله اثباتی، براین معتبری هستند که مورد تصدیق همه عقلا باشند. مطابق این دیدگاه، برهان خداشناسی فقط در صورتی وجود خدا را اثبات می‌کند که هر شخص صاحب عقلی که آن برهان را به جد ملاحظه کند، صدق مقدمات آنرا به آسانی دریابد، اعتبار استدلال را تأیید و نتیجه (اثبات وجود خدا) را تصدیق کند. البته برخی دانشمندان غربی، عقل‌گرایی را به حداکثری و انتقادی تقسیم کرده‌اند که به منظور پرهیز از اطاله کلام، تنها به ذکر عقل‌گرایی حداکثری بعنوان نقطه مقابل ایمان‌گرایی خواهیم پرداخت.

دیدگاه دوم در جهان غرب که به ایمان‌گرایی شهرت دارد، معتقد است نظام اعتقادات دینی موضوع ارزیابی و سنجش عقلانی قرار نمی‌گیرد. این گروه معتقدند اگر به وجود خداوند یا کمال نامحدود او و حکمت و علم و قدرت او و همچنین عشق او نسبت به انسان‌ها ایمان داریم، در واقع این امر را مستقل از هرگونه قرینه و استدلال پذیرفته‌ایم.

در این مساله، پرسش‌های مهمی مطرح است:

آیا اعتقاد دینی، عقلانی است یا این که اساساً ایمان، فعالیت ضد عقلانی یا دست کم غیر عقلانی است؟ اگر به فرض، ما نمی‌توانیم ادعاهای اعتقاد دینی را با عقل اثبات کنیم، آیا پذیرش آنها معقول است، برای مثال، اگر نتوانیم هیچ دلیل عقلانی بر وجود خدا اقامه کنیم، آیا با وجود این، باور وجود خدا معقول است؟

در بحث رابطه ایمان با عقل، دو دیدگاه متضاد و مخالف وجود دارد:

نخستین دیدگاه بر آن است که ایمان یا به تعبیری باورهای ایمانی با عقل سازگار است، برای مثال ایمان به خدا با عقل هماهنگی دارد که به آن عقل‌گرایی می‌گویند.

دومین دیدگاه بر آن است که ایمان یا به تعبیری باورهای ایمانی با عقل ناسازگار است که به آن ایمان‌گرایی می‌گویند.

اکنون به توضیح و نقد هر یک از این دیدگاه‌ها خواهیم پرداخت و در پایان، دیدگاه اسلام را نیز در این باره مطرح خواهیم کرد.

۱) بررسی و نقد دیدگاه عقل‌گرایی

عقل‌گرایی نوعی نگرش است که بر معرفت‌های مستقل عقل - مستقلات عقلیه - مبتنی است و بر حجیت آن در شناخت معارف و تعالیم دینی صحنه می‌گذارد و روش تأویل و تفسیر ظواهر و نصوص را می‌پذیرد

در جهان غرب، بسیاری از متفکران، متکلمان و فیلسوفان از جمله توماس آکوئیناس (۱۲۲۴-۱۲۷۴)، فیلسوفان حوزه کاترین، جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴)، ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴)، کلیفورد (۱۸۴۵-۱۸۷۹)، ریچارد سویین برن (۱۹۳۴-۱۹۹۳) برآنند که ایمان و عقل با هم سازگاری دارند؛ البته آن‌ها در حیطه این هماهنگی با هم اختلاف دارند. بعضی برآنند که باید به اصول اساسی دین ایمان آورد؛ ولی بقیه آموزه‌های دینی با دین هماهنگی دارد. بعضی دیگر بر آنند که تمام آموزه‌های دینی با عقل هماهنگی دارد که در این مقاله به دیدگاه‌های برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

شایان ذکر است که منظور از عقل در این جا معقولیت یا استدلال و تبیین عقلانی، و منظور از ایمان، پذیرش و تسلیم توأم با اطمینان به چیزی است. در ابتدای این بحث به بررسی و نقد نظریات دابلیو. ک. کلیفورد و ایمانوئل کانت و ملاصدرا که طرفدار این دیدگاه هستند می‌پردازیم.

۱-۱) جایگاه عقل و ایمان از دیدگاه دابلیو. ک. کلیفورد

از طرفداران جدی و تمام‌عیار این دیدگاه، ریاضیدان انگلیسی، دابلیو. ک. کلیفورد است. او مدعی است: «باور داشتن به هر امری براساس شواهد و مدارک ناکافی، همواره و در همه جا و برای همه کس، نادرست است». (کاپلستون، ۱۳۹۳: ۱۳۲-۱۳۳) کسی که به چیزی معتقد است که آن را در دوران طفولیت فراگرفته و یا پس از طفولیت

بدان ترغیب شده است و به هر گونه تردیدی که درباره آن پدید آید، سرپوش نهاده و آن را در ذهن خود به عقب می راند و آن دسته سوالاتی را که بروز و ظهور آنها موجب تخریب پایه های چنین باوری می شوند، شرک آلود و الحادی می شمارد (هیگ، ۱۳۷۲: ۱۶۰). کلیفورد در این عبارت شرط پذیرش هر باوری را ابتدا بر شواهد و ادله کافی می داند؛ ادله و شواهدی که به هنگام بروز سؤالات و تردیدها مقاومت نموده و جانب صدق آن باور را بر جانب کذب آن محتمل تر نمایند و ذهن انسان عاقل را به صدق آن باور قانع نمایند. چرا کلیفورد چنین معیارهای مشکلی را برای باورهای دینی قرار داده است و چنین فیلتر سخت و دریچه تنگی را در راه قبول باورهای دینی نهاده که تنها آن دسته از باورهای دینی را باید پذیرفت که از فیلتر شواهد و ادله کافی گذشته و در برابر سؤالات و تردیدهای مردافکن سربلند بیرون آیند و ادله آنها ذهن مخاطبین عاقل را قانع نماید؟ او در پاسخ به این سؤال فقط بر توالی و نتایج وخیم ناشی از قبول یک باور بدون در دست داشتن شواهد و ادله کافی و معتبر تاکید می نماید و آن عواقب را نشان می دهد و از طریق نامطلوب بودن آن سبیل، سعی در اثبات مراد خود دارد.

یکی از اعتراضاتی که غالباً علیه دیدگاه عقلگرایانه افراطی مطرح می شود، این است که: افراد زیادی در جامعه زندگی می کنند که برای امرار معاش خویش مجبور به انجام کارهای سخت و طاقت فرسا هستند و تمام وقت مفیدشان را صرف کار و تلاش جانکاه می کنند. اینها از یک سو وقت و فرصت مطالعه و اندیشیدن درباره مسایل فوق را ندارند، و از سوی دیگر از توانایی و قابلیت کافی برای پرداختن به این مسائل نیز برخوردار نیستند. اینها طیف وسیعی از مردم متدین و اهل ایمان را تشکیل می دهند که نمی توان بدانها بی توجه بود و از کنار آنها براحتی گذشت (پترسون، مایکل و دیگران، ۱۳۷۶: ۷۲). به عبارت دیگر، طرح کلیفورد و امثال او قابلیت اجرا شدن و به عینیت پیوستن را ندارد. زیرا اجرای این طرح مستلزم این است که بسیاری از افراد متدین دست از کار و زندگی خود شسته و به بحث و بررسی و تحقیق در مبادی ایمانی خویش برآیند و چنین امری عملاً غیرقابل تحقق است.

کلیفورد به این اعتراض توجه داشته و در این باره می گوید: ولی ممکن است کسی بگوید:

من شخص گرفتاری هستم و فرصت کافی برای مطالعه و تحقیقی که ضروری است تا مرا در درجه ای از آگاهی نسبت به این مسائل خاص قرار دهد و یا حتی قادر به درک ماهیت براهین و استدلالات بنماید، ندارم. در این صورت او باید فرصت کافی برای ایمان داشتن را نیز نداشته باشد.

به هر حال مقصود کلیفورد این است که باور و ایمان مستلزم صرف وقت و تنقیح مبادی و تنظیم مقدمات منطقی و یقینی است و کسی که فرصت برای پرداختن به این امور را ندارد، نباید به امر خاصی ایمان داشته باشد؛ بویژه در عرصه باورهای دینی که با سرنوشت و حیات ابدی انسان سروکار دارد و نیازمند تحقیق عمیق‌تر و براهین محکمتر است (هیگ، ۱۳۷۲: ۱۴۲).

رای کلیفورد به طور ضمنی و کمرنگی مستلزم این است که هیچ مجموعه باور دینی ای قادر به احراز و کسب همه معیارهای سخت اثبات عقلانی ای که باید بر تمام باورها حکمفرما باشند نیست.

۱-۱-۱) نقد و بررسی

الف) در مورد بسیاری از امور، عامه مردم و بویژه مردم متدین، ادعای «دانستن» می‌کنند، درحالی که قادر به ارائه هیچ گونه دلیل معتبر و قابل قبولی بر آن امور نیستند. با توجه به این ناتوانی است که تمایل به ارائه «براهین واقعی» بر همه اموری که ما بدانها معتقدیم (و مردم بدانها باور دارند) امری هضم ناشدنی و غیرقابل فهم می‌نماید.

ب) یکی دیگر از اموری که ما را وادار می‌کند تا در صحت و حقانیت این دیدگاه دچار تردید شویم، این مساله است که آیا آن نوع تضمین عقلانی ای که عقلگرای افراطی در پی به دست آوردن آن هستند و بر آن تاکید بسیاری می‌ورزند، از نظر دینی امری مطلوب است؟ و آیا این تضمین ناشی از برهان با گوهر ایمان سر سازگاری دارد؟ یا در گوهر ایمان نوعی خطر کردن و گام نهادن به سوی ماورا نیز وجود دارد؟

ج) مشکل دیگری که بر سر راه عقلگرایی افراطی وجود دارد این است که عقلگرایی افراطی فرض کرده است که در همه انسانها قوه و توانایی خشی و بی طرف و آزاد از هر پیشداوری و پیشفرضی به نام «عقل» وجود دارد که جهان بینیهای مختلف و متعارض را

آزادانه بررسی نموده و سپس فارغ از پیشداوریها و تمایلهای مردم و... دست به انتخاب می زند؟ ولی آیا عقل بدین سان بی طرف و آزاد است؟

۲-۱) جایگاه عقل و ایمان از دیدگاه ایمانوئل کانت

کانت، یکی دیگر از فیلسوفان بزرگ مغرب زمین است که برخی از متفکران او را در زمره کسانی قرار داده‌اند که اعتقاد به هماهنگی کامل عقل و دین دارند. اکنون به اجمال به توضیح آرای کانت در باب رابطه عقل و دین می‌پردازیم.

کانت با تقسیم عقل به نظری و عملی، بر آن است که در حوزه عقل نظری، با توجه به این که عقل نظری، دارای مقولات و مفاهیمی است که فقط در حوزه تجربه کارایی دارند، از اثبات و نفی امور ماورای طبیعی، به کلی ناتوان است؛ بنابراین، کانت در حوزه عقل نظری، لادری است. او بر آن است که آدمی از اثبات و نفی وجود و صفات خدا و نفس و هر امر غیر تجربی ناتوان است. اگر عقل نظری مفاهیم خود را نظیر وجود و عدم بر امور غیر تجربی اطلاق کند، گرفتار مغالطه می‌شود؛ اما در حوزه عقل عملی بر آن است عقل عملی، توانایی آن را دارد که وجود خدا و نفس و جاودانگی آن را اثبات کند و همچنین حوزه دین کتابی به نام دین در محدوده عقل تنها نگاشته است.

از آن جا که کانت هر شناخت نظری در باب خدا را نفی می‌کند، هیچ الاهیات عقلانی را نمی‌تواند بپذیرد، مگر الاهیاتی را که بر اخلاق مبتنی است (کانت، ۱۹۵۲: ۱۹۱)، و همچنین می‌گوید ما نمی‌توانیم هیچ تکالیفی در برابر خدا داشته باشیم (سولیوان، ۱۹۸۹: ۲۶۲).

کانت برای اخلاق، استقلال ذاتی قائل است و اعتقاد دارد که فقط از طریق اخلاق و عقل عملی به خدا پی می‌بریم؛ حتی قبل از اذعان به خدای انجیل باید او را با ایده‌آل کمال اخلاقی یا اصول اخلاقی خود مقایسه کنیم (کانت، ۱۹۶۰: ۹۵).

بنابراین، ما در واقع نیازی نداریم که برای شناخت قانون اخلاقی یا به انگیزه اطاعت از قانون به دین بنگریم. خود مختاری انسان نمی‌تواند بر چیزی غیر از خود عقل مبتنی باشد. اگر ما اخلاق را سر سپردگی و وفاداری به اراده خدا بدانیم، در معرض دیگر آیینی اراده قرار گرفته‌ایم؛ یعنی اگر خدا را در جایگاه پاداش دهنده و عقوبت کننده در پس قانون

اخلاقی قرار دهیم، از قاعده احتیاط پیروی کرده‌ایم و انگیزه ما برای اطاعت از قانون اخلاقی ترس از عقوبت و امید به پاداش خواهد بود و این کار ارزش اخلاقی، ما را از بین می‌برد؛ (سولیوان، ۱۹۸۹: ۲۶۳) زیرا به نظر کانت، قانونی ارزش اخلاقی دارد که ما خود واضح آن باشیم. ادیان تاریخی مدعی‌اند که متون مقدس، منبع نهایی حقیقت دینی است و انسان باید در برابر آن خاضع باشد. کانت می‌گوید:

چون یگانه غرض تلاوت متون مقدس، اصلاح انسان است، بنابراین، کتاب مقدس باید مطابق قانون اخلاقی تفسیر شود نه بر عکس (کانت، ۱۹۶۰: ۸۱).

ما محتویات کتاب مقدس را فقط هنگامی وحی معتبر لحاظ می‌کنیم که تعلیم اخلاقی آن بتواند هماهنگ با قواعدی باشد که پیش تر صحت آن را بر اساس ادله کاملاً عقلانی شناخته‌ایم. این بدین معنا است که ما اغلب باید کتاب مقدس را تفسیر رمزی کنیم، نه تفسیر لغوی و منطقی؛ بنابراین، عقل عملی خود ما، فقط بر مبنای اعتقاد و عمل دینی معتبر است. در این صورت، مدعیات دین باید به آن‌هایی محدود شود که با استدلال اخلاقی خود ما در محدوده‌های عقل محض سازگار است.

حتی من باید ابتدا چیزی را که تکلیف من است بدانم قبل از این که بتوانم آن را به صورت فرمان الهی بپذیرم؛ از این رو، اخلاق، اصلاً به دین نیازی ندارد؛ بلکه به برکت عقل عملی محض خود بسنده است؛ اما از آن حیث که محسوس کردن مدعیات الزام‌های اخلاقی بدون تصور خدا و اراده او مشکل است، می‌توانیم بر اساس عقل فقط معتقد شویم که یک تکلیف اخلاقی برای متدین شدن داریم به این معنا که همه تکالیفمان را چنان تلقی کنیم که گویی آن‌ها فرامین خدایند و ما این عمل را به دلیل روح وقوت بخشیدن به نیت و عزم اخلاقی خود انجام می‌دهیم؛ بنابراین خصایص اصلی دین اخلاقی، عقاید جزمی و مناسک مذهبی نیست؛ بلکه تمایل قلبی به انجام همه تکالیف انسانی به صورت فرمان‌های الهی است (محمد رضایی، ۱۳۷۹: ۲۶۸).

۱-۲-۱) نقد و بررسی

الف) کانت بر اساس مبانی نظام فلسفی خود، چنین نتایجی را گرفته است. به طور طبیعی هر اشکال و انتقاد به مبانی او، نظام فلسفی او را با مشکل مواجه می‌سازد. یکی از

مبانی نظام اخلاقی او این است که پیروی از فرمان های خدا، با خود مختاری انسان، ناسازگار است. چنین عقیده ای درست نیست. اگر همان طور که کانت عقیده دارد، خدا، موجود عاقل نامتناهی است، در آن صورت اگر عقل آدمی از سر اختیار به این نتیجه برسد که پیروی از احکام الاهی برای انسان مطلوب است، چنین تبعیتی، با خود مختاری انسان سازگار است. بنابراین تبعیت از احکام خداوند به طور کامل با خود مختاری آدمی سازگاری دارد.

ب) کانت عقیده دارد که گوهر دین، اخلاق است؛ ولی از این عقیده لازم نمی آید که عبادات و مناسک مذهبی را انکار کنیم؛ زیرا آن ها نه تنها مانعی برای نیل به اهداف اخلاقی نیستند، بلکه روش هایی برای تحقق هر چه بیشتر اهداف اخلاقی اند.

اگر به نظر کانت، نیل به کمال اخلاقی یا قداست امری لازم و ضرور است و از طرفی امیال و تمایلات حسی مانعی برای نیل به قداستند، باید راهی را برای غلبه هر چه بیشتر بر آن ها پیشنهاد می کرد. عدم پیشنهاد چنین راهی نقص نظام اخلاقی کانت است؛ اما دین برای تحقق اهداف اخلاقی و غلبه بر تمایلات مادی یا تعدیل آن ها راه هایی را به صورت مناسک پیشنهاد می کند که با انجام آن ها غلبه بر تمایلات در ما شکوفا می شود.

ج) دین، ابعاد و جنبه های گوناگونی دارد: یکی از ابعاد آن، بعد اخلاقی است. بعد دیگر بعد معرفتی است. ما نباید خود را از بعد معرفتی و همچنین سایر ابعاد محروم کنیم. اگر خدایی که هم عقل نامتناهی و هم خیرخواه است برای هدایت آدمیان و نیل آنان به برترین خیر یا کمال مطلق دستورهایی را در قالب دین از طریق وحی نازل کند، در آن صورت، آنان باید بکوشند که برای تحصیل هر چه بیشتر برترین خیر، زبان این دین را بیاموزند تا دستورهای آن را بفهمند و به آن ها جامه عمل ببوشانند؛ چرا که هیچ کدام از آن ها گزافی صادر نشده است؛ از این رو، ما حق نداریم یکی از ابعاد دین را محور قرار داده، بقیه را در قالب آن تفسیر رمزی کنیم. یا این که عقل متناهی خود را محور قرار داده و بر اساس آن بعضی از دستورها را قبول و بعضی دیگر را انکار کنیم. اگر چنین عملی صورت گیرد، عقل متناهی خود را محور قرار داده و عقل نامتناهی را نادیده انگاشته ایم که این امر صحیح نیست.

۳-۱) جایگاه عقل و ایمان از دیدگاه ملاصدرا

در تفکر ملاصدرا، معنای لغوی ایمان تصدیق و وثوق است و در اصطلاح اظهار خضوع و قبول شریعت است و در شرع از سه امر تنظیم یافته است: معارف، احوال اعمال، جوارحی و جناحی.

ملاصدرا معتقد است که ایمان «مجرد علم و تصدیق» است. وی برای این مدعا دلایلی هم ذکر میکند (آمدی، ۱۳۷۸: ۱۴) از جمله میگوید: خداوند متعال ایمان را به قلب نسبت داده است و در حق مؤمنین فرموده ایمان را در قلوب مؤمنین نوشته است و در حق منافقین میفرماید: کسانی که با زبانهایشان گفتند ایمان آوردیم ولی با قلوبشان ایمان نیاورده اند. وی مقرون بودن عمل صالح با ایمان و جدا آورده شدن آن را در قرآن دلیل دیگری بر مدعای خود میدانند. ملاصدرا معرفت ایمانی را اعم از علم حصولی و حضوری میدانند. براین اساس، ایمان گرچه مربوط به قلب است، منحصر به معرفت کشفی نیست؛ بلکه معرفت خدا با دلیل و برهان، یعنی تصدیقی که از طریق عقل نظری حاصل میشود، میتواند ایمان قلبی محسوب شود در این تفکر، ماهیت ایمان از عمل صالح خالی است، اما باید دانست که تحقق ایمان قلبی، بدون اعمال شرعی، امکان ندارد.

یکی از مباحث مهم و نظریات اساسی ملاصدرا در باب مفهوم ایمان این است که ایمان نوعی علم و نور عقلی است. وی در کتاب اسرارالآیات میگوید: برخی از آیات قرآن بر این امر دلالت دارند که ایمان نوری عقلی است و به وسیله آن نفس انسان از قوه و نقص خارج و به فعلیت و کمال می رسد و از عالم اجسام و تاریکی‌ها رهایی یافته و به عالم ارواح و انوار ارتقا مییابد و آماده ملاقات و دیدار حق تعالی میشود. این نور، نزد حکمای سابق، عقل بالفعل نامیده میشد. از منظر ملاصدرا، ایمان فقط معرفت قلبی است و عمل به احکام شرعی نیز برای صفای قلب است تا معرفت میسر شود.

در تفکر صدرایی مراتب عقل عملی، در واقع، همان مراتب ایمان است. این مراتب منحصر به چهار مرحله است: نخست، مرحله تهذیب ظاهر که این امر به واسطه احکام شریعت الهی و سنت نبوی انجام میشود؛ دوم، تهذیب باطن و پاک نمودن قلب از خواها و ملکات پلید ظلمانی و وساوس شیطانی؛ سوم، نورانی کردن عقل به واسطه صور

علمی و معارف ایمانی؛ و چهارم، فنای نفس از ذات خود و نظربردن و قطع توجهکردن از غیر خدا برای ملاحظه باریتعالی و عظمت او. این مرحله آخر، نهایت سیر به سوی خداوند بر صراط نفس انسانی است. دین و عقل هر دو طریقی به سوی معرفت حق و صفات و افعال اویند. وی همچنین، تأکید میکند که گزاره های فلسفی با احکام شریعت و گزاره های دینی تعارض ندارند.

صدرالمتالهین درباب هماهنگی میان عقل و ایمان تصریح میکند که حکمت راستین و فلسفه واقعی، فلسفه های است که در خدمت وحی باشد. او فیلسوفانی را که سخنی خلاف سخن دین داشته باشند فیلسوف قلمداد نمیکند (همان: ۱۹)

۱-۳-۱) نقد و بررسی

از آرای صدرالمتالهین اینگونه به دست می آید که اگر عقل تمام شرایط خود را دارا باشد به همان نتایجی میرسد که احکام شرعی که شارع بیان کرده است به آنها دست یافته اند.

ملاصدرا در شرح حدیث ۳۳ از باب «عقل و جهل» اصول کافی که میگوید: «میان ایمان و کفر فاصلهای جز کم عقلی وجود ندارد» آورده است: ایمان عبارت از نور عقل است و کفر چیزی جز ظلمت و تاریکی جهان نیست. هرگاه عقل آدمی کامل گردد ایمان او نیز حقیقی خواهد بود.

اگر اشکال شود که مراد از عقل در روایت فوق، میتواند عقل عملی باشد نه عقل نظری، پاسخ داده میشود که اولاً، در وجود آدمی بیش از یک عقل نیست که به اعتبار درک مطلق هستی به آن عقل نظری و به اعتبار درک هستی هایی که مربوط به اراده و عمل انسان است عقل عملی میگویند. ثانیاً، بر فرض عقب نشینی از سخن فوق، عقل عملی فرع عقل نظری است؛ یعنی عقل عملی بدون بهره جویی و ارتزاق از عقل نظری نمیتواند عمل کند. به عبارت دیگر، عقل عملی که بعد عملی، ارزشی، و اخلاقی انسان را شامل میشود بدون عقل نظری که همان بعد شناختی و معرفتی انسان است اقدام نمیکند.

صدرالمতالیهین علم و بینش را عامل اصلی زهد قلبی عمیق و پایدار میدانند و براین اساس معتقد است کسی که شناخت عمیقی از ماهیت دنیا پیدا کند، به پوچی و حقارت آن پی میبرد و این مهمترین دلیل بی رغبت شدن به دنیا و اشتیاق به عالم معناست.

۲) بررسی و نقد دیدگاه ایمان گرایی

ایمان گرایی، موضعی است که اعتقاد دارد: عقل عینی، برای باور دینی نامناسب است و به تعبیری، آن دیدگاه، نظام‌های اعتقادی دینی را موضوع ارزیابی و سنجش عقلانی نمی‌داند. ایمان برای توجیه خود به عقل نیازی ندارد و تلاش برای اعمال و کاربرد مقولات عقلی برای دین، به طور کامل بیهوده است. ایمان، توجیه و معیار خاص خود را در باب ارزیابی درونی می‌آفریند. دو قرائت از ایمان گرایی وجود دارد:

۱. مضحک به نظر می‌رسد هنگامی که دین با معیارهای عقل داوری شود؛ یعنی دین و ایمان، ضد عقل است.

۲. دین، فعالیتی است که در آن، عقل به حق ناکارآمد و نامعتبر است. ایمان ضد عقل نیست؛ بلکه فراتر از عقل است. متکلم قرن سوم ترتولیان می‌گوید:

آن را با اورشلیم چه کار؟ (مقصود او از آن، فلسفه یونان بود و از اورشلیم کلیسای مسیحی). جواب مقدور، این است که هیچ، ایمان و فلسفه هیچ ربطی به هم ندارند، آن دو کاملاً ضد یکدیگرند... گویا که او بر آن است که ایمان دینی، هم ضد و هم ماورای عقل آدمی است.

شاید بتوان پاسکال (۱۶۶۲-۱۶۶۳) را نیز جزو مدافعان قرائت دوم از ایمان گرایی دانست؛ زیرا می‌گوید: دل ادله خاص خود را دارد که عقل، آن‌ها را نمی‌شناسد و همچنین بعضی از افراد ممکن است، قوای استدلال گر را تعطیل کنند تا بتوانند ایمان بیاورند.

در ادامه این بحث به بررسی و نقد نظریات کوئلیو، اشو، کیرکگارد و الوین پلانتینگا می‌پردازیم:

جایگاه عقل و ایمان از دیدگاه کوئلیو (۱-۲)

از ویژگیهای آثار کوئلیو بی‌اعتنایی به عقل، اندیشه و خردورزی است. توجه و تأکید کوئلیو در داستانهایش همواره بر عشق، شهود و قلب آدمی است. او حتی از عشق به عنوان

عطیهی برتر، یاد میکنند و عقیده دارد این قلب انسان است که راهنمای مناسبی بوده و باید به فرمان آن گوش سپرد. در واقع، عقل، تفکر و استدلال در اندیشهی کوئلیو در برابر عشق، اعتبار و جایگاهی ندارد، زیرا وی عشق را فراتر از هر چیزی حتی عقل میدانند. کوئلیو اعتقاد دارد قلب همه چیز را میداند، پس باید به ندای قلبمان گوش دهیم. وی حتی از این هم فراتر میرود و ابراز میدارد که در زندگی لحظاتی وجود دارد که باید کورکورانه به حس اشراق خودمان اعتماد کنیم. (کوئلیو، ۱۳۸۴: ۲۷۰)

همانگونه که اشاره کردیم در رمانهای کوئلیو اساساً عقل، جایگاهی ندارد و تمامی نقشهای خود را به عشق تفویض کرده است، اما این مسأله در همین حد، متوقف نمیگردد و او در بسیاری از مواقع صریح و آشکار به عقل و تفکر منطقی، حمله ور میشود؛ چنانکه در داستان شیطان و دوشیزه پریم عنوان میکند شیطان در قسمت راست مغز، سکنی دارد، درست همانجا که منطقی و استدلال را رهبری میکند (همان: ۱۰۵). و این طرز تفکر کوئلیو به حوزه ی ایمان هم کشیده شده و از نظر او ایمان هم رابطه ای با خرد و منطقی ندارد. (همان: ۱۰۴)

۱-۱-۲) نقد و بررسی

هرچند کوئلیو، ملاک و میزان همه چیز را عشق میداند و زندگی را تا زمانی که عشق در آن حضور داشته باشد، مصون از خطا میداند، اما او خود به این سخن، چندان پایبند نمانده و در داستان زهیر، اعتراف میکند که عشقش نسبت به زن اول، دوم و سومش به خطا رفته بوده (همان: ۲۴) و اما در عین حال، هیچ ملاکی برای ارزیابی ندای قلب و اشراق به خوانندگان خود، ارائه نمیدهد و تنها بیان میدارد که به حس اشراق خود، اطمینان کنند و از فرمانی که قلبشان میدهد پیروی کنند. در سنت معنوی و عرفانی اسلام، عقل به عنوان موهبت و عطیههای الهی، معرفی میشود و جایگاهی والاتر و ارزشمندتر از سایر عطایایی که به انسان هبه شده دارد. در واقع در اندیشه اسلامی، عقل، ملاک و معیار سنجش بسیاری از امور، حتی عبادت و ایمان است.

مسأله ی بعدی در سخنان کوئلیو رابطه ی ایمان و خردورزی است که بسیار، متأثر از آئین و مذهب او است. اگر مسیحیت را آیینی بدانیم که در واکنش به جمود یهودیت پدید

آمد و به «آشتی مجدد با خدا» بشارت داد (کتاب مقدس، ۱۳۵۷: ۱۲۴) آن‌گاه اصرار کتاب مقدس را بر حفظ خلوص ایمانی بهتر درک خواهیم کرد. در جایجای کتاب مقدس، تصریحات فراوانی در اهمیت ایمان وجود دارد. ولی آنچه که ویژگی خاصی بدان بخشیده است، اصرار بر پالودن آن از عناصری است که خود فی حد ذاته نیکویند و موجبات رشد و کمال بشری را فراهم می‌آورند. کوئلیو بسیار متأثر از این نوع نگرش است و چنانکه می‌گوید ایمان را به هیچ صورتی نمیتوان تفسیر کرد؛ یک شب تاریک است که فقط میتوان آن را پذیرفت یا نپذیرفت (کوئلیو، ۱۳۸۴: ۷۸).

برخلاف مسیحیت، سفارش قرآن به مومنان برای تدبر در کلام وحی و تعقل در آفاق و انفس و تأمل در خالق و ناظم هستی، در خلقت و نظم جاری در جهان و در سنن اجتماعی و تاریخی، چنان فراوان و فراگیر است که هیچ عذری برای کوتاهی مومنان در خردورزی باقی نمیگذارد و در همان حال، هیچ عرصه‌های را به عنوان قلمروی اختصاصی عقل، به روی وحی و ایمان، مسدود نمی‌سازد. اسلام معتقد است که بذری ایمان و خداشناسی در زمین عقل و معرفت بهتر به بار مینشینند. با این حال، غالب شوق شناسان مسیحی، تلاش داشته‌اند تا کلام اشعری را به عنوان عقیده‌ی صحیح و رایج مسلمانان، معرفی کنند که این برخلاف حقیقت است

۲-۲) جایگاه عقل و ایمان از دیدگاه اشو

اشو از مخالفان سرسخت عقل و منطق بوده و به شدت از استدلال و تفکر، گریزان است. از نظر اشو، منطق، همیشه میتواند انسان را فریب دهد، چراکه همواره نوعی هماهنگی را القاء میکند (اشو، ۱۳۸۴: ۲۲۹). به عقیده‌ی او وقتی منطق، ذهن را کنترل میکند، چیزهای زیادی را به نابودی میکشاند. زیرا منطق، اجباری است که به قطب مخالف خود اجازه نمیدهد زندگی کند. (همان: ۱۷۳). اشو اعتقاد دارد احساسات و عواطف، عشق و مدیتیشن، همان قطبهای مخالف منطق هستند و دین، قطب مخالف استدلال است (همان: ۱۲۱). بنابراین اشو به مخاطبان خود توصیه میکند که از استدلال و اندیشه هم دست بردارند زیرا در نظر او همه‌ی اندیشه‌ها آلوده‌اند. (همان: ۱۴)

اشو به مخاطبان خود، توصیه میکنند با قلبشان عمل کنند و بگذارند احساسات، هر قدر هم که غیر منطقی به نظر می‌آیند، تصمیم گیرنده باشند، تا این که رقص، زیبایی، شادمانی و خیر و برکت را به ارمغان آورند (همان: ۷۸). بنابراین، اشو به مخاطبان خود، یادآوری میکند که با قلبتان زندگی کنید و بیشتر به حسها و احساسات توجه نمایید، کمتر فکر کنید و منطقی باشید چراکه در این صورت، زندگی‌تان سرشار از سروری خالص، خواهد شد (همان: ۱۴). توجه به قلب و رویگردانی از عقل و اندیشه، باعث می‌گردد زندگی چهره‌ی جدیدی به خود بگیرد و سرشار از معنا، هدف، زیبایی، رایحه، نور و عشق شود که ترکیب همه‌ی اینها با هم از نظر اشو، همان معنای خداوند است. و این، همان نوع جدید دینداری است که اشو آموزش میدهد (همان: ۶۱).

۱-۲-۲) نقد و بررسی

اشو در مقام بیان منویات ذهنی خود در آثارش در یک تقسیم بندی کلی به معرفی دو قطب مخالف، می‌پردازد که یکی منشا شادی، خیر و انرژی است و دیگری منشا ناراحتی، بیهودگی و بدبختی. این در حالی است که خود اشو نسبت به هرگونه تقسیم بندی معترض بوده و آن را از لوازم تفکر منطقی میدانند (همان: ۲۲۸). بنابراین، وی به رغم عقاید خود مبنی بر بیهودگی منطق و استدلال، از منطق و استدلال پیروی میکند. اما مخالفت اشو تنها متوجه‌ی منطق و استدلال نیست، او از این هم فراتر رفته و به اصل اندیشه و عقل، حمله ور میشود. از نظر وی هرگونه اندیشه‌ی ای، حتی اندیشه‌ی خدا، آلوده و ناپاک است. و بدین خاطر به مخاطبان خود توصیه میکند که تمامی اندیشه‌ها را دور ریخته و به آموختن چیزی روی نیاورند و فقط به ندای قلب خود، گوش کنند چراکه شهود، تنها آموزگار انسان است. در معنویت و عرفان اسلامی هیچگاه به اصل تفکر، اندیشه و عقل انتقادی وارد نشده و هرگز راه عقل - اگر حدّ خود را نگه دارد - تخطئه و حتی تحقیر نشده است. لبّ سخن آنها در این خلاصه میشود که راهی برتر هم وجود دارد، و گرنه در توان کسی نیست که بخواهد عقل را مختارانه تودیع کند.

مورد بعدی عقلگریزی اشو در حوزه‌ی دین است. از نظر وی، دین، قطب مخالف استدلال است و برای اثبات وجود خداوند هرگز نمیتوان از دلیل استفاده کرد. اما برای نقد

و بررسی این سخنان، لازم است به نکته‌های اشاره کنیم: منظور اشو از دین و دینداری، آموزه‌هایی است که خود به مخاطبانش عرضه میکند، نه آموزه‌ی ادیان آسمانی که منشأی الهی دارند (همان: ۶۱). پس وقتی می‌گویید دین، قطب مخالف استدلال است بدین معنا است که عقاید اشویی کاملاً مخالف استدلال است و گرنه که بین ادیان آسمانی و فلسفه‌ی الهی، جدایی وجود ندارد، و اساساً ساحت انبیاء و دامن پیامبران الهی، پاک‌تر از این است که مردم را وادار کنند که در کارها بدون بصیرت، قدم بردارند و یا آنان را به تبعیت کورکورانه، مجبور سازند.

به علاوه، تصویری که اشو از خداوند ارائه می‌دهد بسیار متفاوت از آن چیزی است که در ادیان آسمانی ارائه شده است. اما آنچه مسلم است این است که خدای مورد نظر او هیچ تشابهی با خدای ادیان آسمانی ندارد و راه وصول به او هم بسیار متفاوت از آن چیزی است که ادیان الهی، توصیه کرده‌اند. به عنوان نمونه، اشو مدام تأکید میکند که از راه عقل و اندیشه نمیتوان به خدا رسید و هرکس به جستجوی دلیل برای اثبات خداوند برود، در نهایت به این نتیجه میرسد که او وجود ندارد. درحالیکه در اسلام، هرکسی مکلف است شخصاً و با تفکر و استدلال عقلانی، خود پی به وجود خدا ببرد و به او اعتقاد پیدا کند و گرنه توحیدش مقبول نخواهد بود.

۲-۳) جایگاه عقل و ایمان از دیدگاه کیرکگارد

گویا فیلسوف دانمارکی سورن کیرکگارد، پدر اگزیستانسیالیسم با هر دو قرائت ایمان‌گرایی موافق است. به نظر او، ایمان و نه عقل، بزرگ‌ترین فضیلتی است که آدمی می‌تواند به آن برسد. ایمان برای عمیق‌ترین ارضای خواسته انسان، ضرورت دارد. اگر کانت عقل‌گرا از شعار «دین در محدوده عقل تنها» حمایت کرد، کیرک‌گارد از شعار «عقل در محدوده دین تنها» حمایت می‌کند. او بی‌پروا ادعا دارد که ایمان از عقل بالاتر است. کیرک‌گارد گمان می‌کرد در زندگی روزمره به ندرت اتفاق می‌افتد که عقل راهنمای اساسی ما باشد.

مطابق نظر کیرکگارد، ایمان دینی اصیل هنگامی ظاهر می‌شود که عقل به پایان خود برسد. در آن هنگام فرد می‌بیند که بدون خدا، هیچ هدفی برای زندگی وجود ندارد. در این

شیوه، خدا، اصل موضوع می شود؛ اما نه به شیوه بیهوده ای که از این واژه به طور عام فهمیده می شود (پویمن، ۱۹۸۷: ۳۹۷).

رابرت آدامز، استدلال‌های کیرکگارد را در باب ایمان‌گرایی به صورت ذیل مطرح می‌کند:

۱. استدلال تقریب (approximation argument)

الف. هر تحقیق تاریخی در نهایت به نتایج تقریبی می‌رسد؛
ب. نتایج تقریبی، برای ایمان دینی که اقتضای قطعیت می‌کند، ناکافی است؛ بنابراین، هر تحقیق تاریخی برای ایمان دینی ناکافی است.

۲. استدلال تعویق (postponement argument)

الف. انسان بدون این که به طور کامل به باور دینی متعهد باشد نمی‌تواند یک ایمان دینی معتبر داشته باشد.

ب. انسان نمی‌تواند کاملاً به باوری متعهد باشد که بر تحقیقی مبتنی است که نیاز به بازنگری در نتایج آن در آینده ممکن است؛

بنابراین، ایمان دینی معتبر نمی‌تواند بر تحقیقی مبتنی باشد که آدمی اذعان می‌کند بازنگری در نتایج آن، در آینده ممکن است. از آن جا که در هر تحقیق عقلانی، امکان بازنگری در آن ممکن است، هیچ ایمان دینی معتبری نمی‌تواند بر آن تحقیق عقلانی مبتنی باشد.

۳. استدلال شور و شوق (passion argument)

الف. اساسی‌ترین و ارزشمندترین ویژگی ایمان دینی، شور و شوق است؛ آن هم با بیشترین شدت ممکن؛

ب. شور نامتناهی، نیازمند امر نامحتمل عینی است؛ بنابراین، چیزی که در ایمان دینی اساسی‌ترین و ارزشمندترین است، نیازمند امر غیر محتمل عینی است. (آدامز، ۱۹۸۷: ۴۰۸)

۱-۳-۲) نقد و بررسی

از استدلال‌های کیرکگارد در باب ایمان‌گرایی بر می‌آید که وی برای اثبات ایمان‌گرایی از استدلال عقلی بهره جسته است. و همچنین سه مساله اساسی را مد نظر داشته است:

اول اینکه: آموزه‌های دین را نمی‌توان از کتاب مقدس گرفت؛ زیرا کتاب مقدس، متن و تحقیق تاریخی است و هر تحقیق تاریخی، نتایج تقریبی را در بر دارد؛ بنابراین، پشتوانه کتاب مقدس امر یقینی نیست.

به عقیده آنان، قدیم‌ترین گروه پیروان عیسی پس از رحلت او به شدت با هم اختلاف یافتند، و حواریون قدیم تر به رهبری پطرس، عمیقاً با تعلیمات پولس مخالف بودند. نتیجه چنین نظریه‌ای این است که بخش اعظم ترکیب دین متأخر به پولس نسبت داده می‌شود، نه به مسیح. بر این اساس، دیگر میسور نبود که از گزاره‌ها و آموزه‌های کتاب مقدس دفاع شود یا متعلق ایمان قرار گیرد (اسمارت، ۱۳۸۳: ۲۵۵).

دوم اینکه: استدلال عقلانی به تبیین اصول اساسی مسیحیت از قبیل تثلیث و عشای ربانی و... توانا نیست. متفکران مسیحی برآنند که اصول اساسی مسیحیت رازوار است؛ از این رو نمی‌توان آن‌ها را در قالب براهین عقلی بیان کرد. کیرکگارد در استدلال تعویق بیان می‌دارد که نتیجه استدلال عقلانی همواره در معرض تجدید نظر است؛ از این رو نمی‌توان آن‌ها را در قالب براهین عقلی بیان کرد؛ بنابراین، ایمان دینی معتبر نمی‌تواند بر چنین نتیجه غیر یقینی مبتنی باشد

در نقد استدلال تعویق می‌توان گفت:

الف. نفی کامل قطعیت استدلال عقلانی، خلاف بدهات است. علوم نظیر ریاضیات، جزو علوم یقینی است و قطعیت کامل دارد. و هیچ شبهه‌ای درباره آن روا نیست. همچنین در مورد تحقیق تاریخی همان طور که پیش‌تر بیان کردیم، بسیاری از تحقیقات تاریخی مبتنی بر اخبار متواتر، قطعیت کامل دارند؛ برای مثال به تواتر یقینی دریافتیم که در قرن نوزدهم کیرکگارد زندگی می‌کرد؛ در نتیجه، ایمان و تعهد مبتنی بر آن هم یقینی خواهد بود.

ب. اشکال دیگر، آن است که خود استدلال تعویق، نوعی استدلال عقلی است. کیرکگارد با استدلال عقلی ضد استدلال عقلانی به مقابله بر می‌خیزد که خود نوعی پارادوکس دروغگو است که شخصی می‌گوید: همه خبرهای من دروغ است. خوب این خبرت هم دروغ است. او نمی‌تواند بگوید این خبرم نه؛ زیرا این قضیه هم خبر است؛ بنابراین، انتخاب و ترجیح یکی از دو راه عقل‌گرایی و ایمان‌گرایی، نیازمند استدلال عقلانی است؛ از

این رو، در بن انتخاب ایمان‌گرایی که بهترین روش مواجهه با دین و خدا است، نوعی استدلال عقلانی وجود دارد.

سوم اینکه: شور و شوق دینی، ارزشمندترین و اساسی‌ترین، خصیصه ایمان دینی است. شور و شوق نامتناهی، نیازمند یک امر نامحتمل عینی است.

کیرکگارد، بر آن است که هر چه بی‌یقینی یا به تعبیری ریسک و خطر بیشتر باشد، ایمان دینی بیشتر جلوه گر می‌شود. در عوض هر جا یقین حاکم باشد، در آن جا مخاطره و خطر جایی برای ظهور ندارد و هنگامی که خطر و مخاطره کمتر شد، شور و شوق نیز کمتر و در نتیجه ایمان دینی، خصیصه گرانبها و ارزشمند خود را هر چه بیشتر از دست می‌دهد. به تعبیر دیگر، اگر خطر کردن در میان نباشد، ایمانی در میان نیست.

از این تعبیر کیرکگارد به خوبی بر می‌آید که ایمان با یقین و تعقل سر ناسازگاری دارد. برای روشنی این نکته که چگونه بی‌یقینی، جایگاه مناسبی برای شور نامتناهی است، به این مثال توجه کنید:

۱. شما بر سر ایمان خود به حقانیت مسیحیت، همه چیز را به خطر می‌اندازید؛ در حالی که می‌دانید مسیحیت به لحاظ عینی ۹۹ درصد احتمال حقانیت دارد.

۲. شما بر سر ایمان خود به حقانیت مسیحیت، همه چیز را به خطر می‌اندازید؛ در حالی که می‌دانید احتمال حقانیت مسیحیت چنان کم است که اصلاً قابل تصور نیست. در هر دو، شور و شوق وجود دارد؛ اما به نظر کیرکه گارد در مورد دوم شور بیشتری وجود دارد؛ زیرا هر چه به لحاظ عینی درجه احتمال کمتر باشد، شور و شوق بیشتر است.

۲-۳-۲) نقد و بررسی دلایل ارایه شده

الف. هر چند که کیرکگارد می‌کوشد ایمان را ناسازگار با عقلانیت جلوه دهد، با دقت و امعان نظر مشخص می‌شود که همین برهان شور و شوق نیز بر استدلال عقلانی مبتنی است؛ یعنی با استدلال عقلانی اثبات می‌کند شور و شوق در آن جایی که یقین نباشد، بیشتر است. همچنین هنگامی که در مثال‌ها دقت کنیم، شور و شوق به لحاظ عینی بر یقین‌های بسیاری مبتنی است:

اول: فرد باید یقین داشته باشد که دریا، دریا است و نه کوه؛ دوم: یقین داشته باشد که شخص محبوبش در حال غرق شدن است و نه شخص دیگری؛ سوم: با خیزش در آب می‌تواند او را نجات دهد؛ چهارم: خیزش در آب، نشانی از دل‌بستگی و شور و شوق به محبوب است. همچنین در مثال فردی که بر سر ایمان خود به حقانیت مسیحیت همه چیز خود را به خطر می‌اندازد، چندین یقین پیش فرض آن است؛ اول: مسیحیت، واجد اصول و مبانی خاصی است که آن را از ادیان دیگر متمایز می‌سازد. شخص مسیحی باید به لحاظ عینی، یقین داشته باشد که خود را فدای مسیحیت می‌کند، نه سنگ و خاک؛ دوم: او به یقین باید بداند که به خطر انداختن زندگی، نشانه شور و شوق است، نه راحت طلبی و تن‌آسانی؛ پس این سخن کیرکه‌گارد که «شور و شوق با یقین سر‌ناسازگاری دارد، درست نیست.

ب. اشکال دوم آن است که بر خلاف نظر کیرکه‌گارد، عقلانی بودن باور دینی، از شور و شوق آن نمی‌کاهد. توکل و اعتماد مطلق مؤمنان متعقل به خدا که به عقیده آنان ادله عقلانی معتبری برای اعتقادشان دارند، از توکل و اعتماد مؤمنانی که چنین ادله‌ای ندارند، کمتر نیست. میان گذشتگان و همچنین افراد معاصر، نمونه‌های بسیاری را می‌توان مطرح کرد که افزون بر این که استدلال عقلانی بر اعتقاد خود دارند.

ج. کیرکه‌گارد مطرح می‌کند که براهین عقلانی بر وجود خدا به یقین منتهی نمی‌شود. در برابر این نظر می‌توان گفت که براهین عقلانی اثبات وجود خدا، دست کم برای برخی از افراد یقین آور است و آنان می‌توانند از این راه به یقین برسند؛ بنابراین می‌توان گفت که یقین با ایمان قابل جمع است و استدلال عقلانی از شور و شوق و دل‌بستگی فرد نمی‌کاهد و همچنین برای برخی افراد استدلال عقلانی بر وجود خدا، یقین آور است.

۴-۲) جایگاه عقل و ایمان از دیدگاه الوین پلانتینگا

الوین پلانتینگا یکی از متفکران معاصر مغرب زمین است. او یکی از بنیانگذاران نوع خاصی از معرفت‌شناسی اصلاح شده (**reformed epistemology**) است. فیلسوفان قائل به معرفت‌شناسی اصلاح شده در پی آنند نشان دهند که تجربه‌های دینی، بنیانی استوار برای باورهای دینی فراهم می‌آورند و آن‌ها را معقول و موجه می‌سازند. آنان معتقدند که

حتی اگر ما هیچ دلیل منطقی و مستدل بر اعتقادات دینی نداشته باشیم، باز آن‌ها معقول و موجه هستند؛ برای مثال، او معتقد است که وجود خدا یکی از اعتقادات پایه است و برای هر اعتقاد پایه‌ای از جمله خدا، لازم نیست برهان اقامه شود.

پلانتینگا بر آن است که در گذشته اگر کسی می‌خواست به وجود خدا اعتقاد یابد، باید به براهین عقلانی اثبات وجود خدا متوسل می‌شد؛ ولی اکنون او می‌گوید: می‌توان این بینه‌گرایی را در مورد خدا انکار کرد و با وجود این، به خدا اعتقاد داشت و این اعتقاد هم به طور کامل عقلانی و بجا باشد؛ حتی اگر هیچ برهانی برای آن نداشته باشیم؛ همان طور که شما می‌توانید به نحو کاملاً عقلانی وجود افراد دیگر یا وجود میز و صندلی در مقابل خود را باور داشته باشید، بدون این که برهان و استدلال قاطعی برای آن در اختیارتان باشد؛ البته این بدین معنا نیست که استدلال، کارگر و مؤثر نیست. ممکن است براهین خیلی قوی هم در مورد آن‌ها داشته باشیم؛ ولی به آن‌ها نیازی نیست؛ بنابراین مقصود این نیست که نمی‌توان وجود خدا را اثبات کرد؛ بلکه منظور آن است که به استدلال و برهان نیازی نیست. پلانتینگا می‌گوید: من شخصاً معتقدم که براهین اقامه شده برای اثبات وجود خدا، دارای ارزش و قوت هستند؛ ولی برخلاف براهین ریاضی به حد برهان و اثبات الزام‌آور نمی‌رسند. به هر حال، پایه بودن اعتقاد خدا به این معنا است که بدون ابتدا بر قضایای دیگر پذیرفته شده باشد؛ البته غیر عقلانی نیز نباشد. وی درباره این سؤال که ممکن است پیروان ادیان گوناگون ادعا کنند که عقیده آنان در باب خدا اعتقاد پایه است حال آن‌که آن‌ها با هم ناسازگارند، چگونه می‌توان این مساله را توجیه کرد؟ پاسخ می‌دهد. به گمان من باورهای پایه مختلف می‌توانند عقلانی باشند؛ ولی همه آن‌ها درست نیستند؛ البته امر مشترکی درباره خدا نظیر خالقیت و خیر محض بودن خدا میان ادیان مثل اسلام و مسیحیت و یهودیت وجود دارد؛ ولی اختلافات به باورهای بعدی مربوط می‌شود که به گونه دیگر تحصیل می‌شوند.

ما باورهای بعدی را از طریق وحی و کشف به دست می‌آوریم؛ به طور مثال اگر مسیحیت به تثلیث اعتقاد دارد، دلیلش این است که خدا خود را این گونه در کتاب مقدس معرفی کرده است و همین طور مسلمانان و یهودیان، عقیده خاص خود را دارند؛ بنابراین به

نظر او برای اعتقاد مسیحیت دو منبع وجود دارد: یکی گرایش فطری برای اعتقاد به خدا و برخی صفات او، و دیگری وحی. اختلافات ادیان توحیدی به منبع وحی بر می‌گردد (پلاتینگا، ۱۳۸۱: ۱۳۵)

۱-۴-۲) نقد و بررسی

الف. به نظر می‌رسد که دیدگاه پلاتینگا درباره خدا، بسیار شبیه برهان فطرت بر اثبات وجود خدا در حوزه اسلامی است؛ ولی او با یک مشکل اساسی مواجه است: اگر اعتقاد پایه یک فرد با عقیده او که از وحی اخذ کرده ناسازگار باشد، چه باید کرد؟ یا باید از اعتقاد پایه خود دست بکشد یا از آموزه‌های وحیانی خود.. حال اگر اعتقاد پایه یک شخص در مورد خدا، به صورت یک شخص است، چگونه این اعتقاد می‌تواند به صورت سه شخص درآید. این ناسازگاری در باب اعتقادات برگرفته از این دو منبع قابل حل نیست، مگر این که از یکی از اعتقادات خود دست بکشیم که مطلوب الوین پلاتینگا نیست.

ب. افراد در ادیان مختلف ادعا می‌کنند که اعتقاد پایه آن‌ها همان عقیده خاص آنها در باب خدا است؛ در حالی که این اعتقادات پایه با همدیگر ناسازگار است. در این موارد چه ملاکی وجود دارد که اعتقاد پایه حقیقی را از اعتقاد پایه غیر حقیقی تشخیص دهیم. اگر کسی به خطا و توهم بپردازد که اعتقاد پایه او دارای صفات خاص است، و شخص دیگر ادعای دیگر، داشته باشد، همان طور که خود او به صراحت می‌گوید: اعتقاد پایه من فراتر از شک نیست و می‌تواند در معرض خطا باشد، در آن صورت تکلیف چیست؟ به نظر نمی‌رسد الوین پلاتینگا چنین معیاری را ارائه داده باشد و این نقص اساسی نظریه او است. بنابراین تا هنگامی که معیاری برای صحت و سقم اعتقادات پایه نداشته باشیم، اعتقادات پایه توهمی و واقعی، به یکسان حقیقت دارند و هنگامی که معیاری نظری ارائه دهیم، آن معیارها، مبنا و پایه خواهند بود و این خلاف فرض است.

۳) دیدگاه قرآن و روایات در باب رابطه عقل و ایمان

در پایان بحث رابطه عقل و دین در جهان اسلام و غرب، لازم است دیدگاه اسلام را در این مساله به صورت اختصار مطرح کنیم. اسلام در باب رابطه عقل و دین بر آن است که عقل و دین دو موهبت الاهی است که خداوند به بشر ارزانی داشته است آدمی با عقل و

دین می تواند به سعادت جاودانه برسد. عقل، دین را و دین، عقل را تأیید می کند؛ برای نمونه به برخی از آیات و روایات در باب عقل اشاره می کنیم.

قرآن مجید اصولاً نزول قرآن را برای تعقل می داند: اِنَّا أَنْزَلْنَاهُ عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (یوسف: ۲). همانا ما قرآن را به زبان عربی نازل کردیم؛ شاید تعقل کنند.

همچنین در آیه ای دیگر می فرماید: اِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِيْنَ لَا يَعْقِلُوْنَ (انفال: ۲۲). بدترین جنبندها نزد خدا کسانی هستند که کر و لال اند و اصلاً تعقل نمی کنند.

در آیه دیگر، افرادی را که بدون تعقل از پدران خود پیروی می کردند، نکوهش می کند. وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا الْفَيِّنَا عَلَيْهِ آبَائُنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَائُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (بقره: ۱۷۰)

امام کاظم به هشام می فرماید: یا هشام، اِنَّ اللَّهَ عَلَي النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حجة ظاهره و حجة باطنه فاما الظاهره فالرسل و الانبياء و الائمة عليهم السلام و اما الباطنه فالعقول (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۶). خداوند بر مردم دو حجت دارد: حجت آشکار و ظاهری و حجت باطنی. حجت آشکار، رسولان و انبیا و امامان هستند و اما حجت باطنی، عقول مردمند. رسول خدا نیز در روایتی می فرماید: اَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ (مجلسی، ۱۴۰۳: ۹۷). عقل نخستین آفریده خداوند است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: العقل دليل المؤمن. عقل راهنمای مؤمن است (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۵).

از این آیات و روایات به خوبی بر می آید که در اسلام اهمیت بسیاری به مسأله عقلانیت داده شده است. همچنین گزینش و پیروی از دین نیز به وسیله عقل صورت می گیرد. با عقل و استدلال عقلانی است که آدمی پیروی از دین را سعادت بخش می داند به نظر نمی رسد که هیچ فرقه اسلامی عقلانیت را به کلی انکار کرده باشد. اختلاف فقط در قلمرو و حیطة کارکرد عقل است؛ بنا براین، متدینان از هر مسلک و مرامی به درجات گوناگون از عقل بهره می برند منتها بعضی از آن ها بیشتر و بعضی کمتر.

در اینجا به آرای برخی از مکتب های فکری در جهان اسلام اشاره می کنیم.

۱-۳) رویکرد اهل حدیث به دین:

با این که بحث و چون و چرا و استدلال عقلی را در مسائل ایمانی حرام می‌شمردند، با عقل خود به دین مراجعه کرده‌اند؛ یعنی عقل آن‌ها از میان راه‌های گوناگون نیل به سعادت، پیروی از دین و دستورهای انبیای الهی را به بقیه راه‌ها ترجیح داده است و همچنین دین اسلام را در مقایسه با ادیان دیگر، برتر و کامل‌تر می‌دانستند. اکثر آن‌ها براهین عقلی اثبات وجود خدا را به درجات مختلف قبول دارند؛ ولی هنگامی که وارد حریم دین می‌شوند، به کارگیری عقل را در کشف احکام و معارف الهی انکار می‌کنند؛ البته پیروان اهل حدیث برخلاف عقیده خود، به ظاهر قرآن هم پایبند نیستند؛ زیرا میان آنان گرایش‌های تجسیمی و تشبیهی درباره خدا، فراوان است؛ حال آن‌که قرآن در آیه‌ای مثلث خدا را با هر شیء به طور کلی انکار می‌کند: لیس کمثله شیء؛ خدا به هیچ چیزی همانند نیست (سبحانی، ۱۳۱۷: ۱۷۶).

۲-۳) رویکرد معتزله به دین:

در جهان اسلام، فرقه معتزله به عقل‌گرایی افراطی معروف هستند و روش آنان در حقیقت به کار بردن نوعی منطق و استدلال در فهم و درک اصول دین بود. بدیهی است که در چنین روشی نخستین شرط اعتقاد، حجیت و حرمت دادن به استدلال عقلی است. آنان در حجیت عقل تا آن‌جا پیش رفتند که عقل را بروحی ترجیح می‌دادند و به سهولت به تأویل آیات می‌پرداختند.

۳-۳) رویکرد اشعری به دین:

طرفداران مسلک اشعری با این که می‌کوشیدند دست کم در روش بین نقل‌گرایی افراطی اهل حدیث که هرگونه به کارگیری عقل را در فهم و تبیین عقاید دینی و دفاع عقلانی از آن‌ها بدعت انگاشته، محکوم می‌کردند و عقل‌گرایی افراطی معتزله که عقل را بروحی ترجیح داده، آن را یگانه ملاک حقیقت و واقعیت قرار می‌دادند و از این رو آهسته آهسته به صورت بدعت گذار در آمده بودند، موضعی میان و معتدل آغاز کنند؛ ولی سرانجام به جمودگرایی کشیده شدند.

۴-۳) رویکرد مکتب تشیع به دین:

مکتب تشیع در عین حال که حجیت استدلال عقلی را باور دارد، به وحی نیز ارزش

می‌دهد و بر اثر اعتقاد به تعامل این دو منبع به حقایق گرانبهایی نائل شده است. استاد شهید مطهری در باب تفکر شیعی می‌گوید:

مورخان اهل تسنن اعتراف دارند که عقل شیعی از قدیم الایام عقل فلسفی بوده است؛ یعنی طرز تفکر شیعی از قدیم استدلالی و تعقلی بوده است. تعقل و تفکر شیعی نه تنها با تفکر حنبلی که از اساس منکر به کار بردن استدلال در عقاید مذهبی بود و یا تفکر اشعری که اصالت را از عقل می‌گرفت و آن را تابع ظواهر الفاظ می‌کرد مخالف و مغایر است، با تفکر معتزلی نیز با همه عقل‌گرایی آن مخالف است؛ زیرا تفکر معتزلی هر چند عقلی است، ولی جدلی است، نه برهانی؛ به همین جهت است که اکثریت قریب به اتفاق فلاسفه اسلامی شیعه بوده‌اند (همان: ص ۶۴).

طرفداران مکتب تشیع برآنند که هم در رجوع به دین و هم در کشف احکام دینی نیازمند عقل هستیم، و احکام دینی یا به طور مستقیم یا به طور غیر مستقیم بر عقل مبتنی است.

نتیجه‌گیری

عقل در اندیشه شیعی، حجت باطنی بوده و حجیت و اعتبار آن در شناخت معارف دین به حکم خود عقل اثبات شده و شرع نیز مؤید آن است. عقل همچون ظاهر الفاظ قرآن و سنت، کشف و پرده‌بردار از حکم و معارف الهی است و خود فاقد شأن انشای حکم و اعمال مولویت است. عقل در شناخت معارف دین هم به‌عنوان میزان و هم منبع (مفتاح) و هم به‌عنوان ابزار شناخت نقش ایفا می‌کند که نقش ابزاری آن به شکل مصباح است؛ یعنی همچون مصباح و چراغ، راه پیش‌رو را نشان می‌دهد.

همچنین عقل حجت الاهی در نهاد آدمی است و احکام الهی به دو طریق در دسترس آدمی قرار داده شده است.

یکی از طریق وحی و متون مقدس و دیگری از طریق عقل؛ بنابراین همان‌طور که احکام صریح در متون مقدس دارای حجیت و اعتبارند، احکام بدیهی عقلی (اعم از نظری و عملی) نیز اعتبار دارند؛ به همین دلیل، عقل یکی از منابع احکام دین، لحاظ شده است؛ از این رو در اسلام هیچ‌گاه تعارض بین عقل و دین وجود ندارد؛ بلکه اگر تعارض هم هست،

بین احکام عقلی و احکام نقلی است که آن هم با روش و شیوه خاص حل می‌شود؛ یعنی همان گونه که دو خبر متعارض را بر اساس ترجیحات باب تعارض حل می‌کنیم، همین طور هم تعارض حکم عقلی با حکم نقلی را مرتفع می‌سازیم؛ نتیجه آن که در حوزه اسلام، به عقل هم در جهت رجوع به دین و هم در مورد کشف احکام دینی، اهمیت بسیاری داده شده است و اصول دین اسلامی را می‌توان از طریق استدلال عقلانی مبرهن کرد. و همچنین احکام جزئی هم یا هماهنگ با عقل و یا مبتنی بر عقل هستند؛ یعنی چون از طریق استدلال عقلی، حجیت قول معصوم علیه السلام به اثبات رسیده است، اگر سخنی و حکمی از معصوم صادر شد که عقل مستقیم توانایی درک آن را نداشت، چون با پشتوانه و تکیه گاه آن حکم عقلی است، قابل پذیرش است.

به نظر می‌رسد که دلیل عمده ایمان‌گرایی در مسیحیت همین رازوار بودن و غیر عقلانی بودن اصول مسیحیت باشد و حتی عقل‌گرایان مسیحی از فهم عقلانی اصول اساسی مسیحیت از جمله تثلیث و... در مانده اند و در این موارد چاره‌ای جز ایمان‌گرایی نیافته‌اند؛ بنابراین ایمان‌گرایی در حوزه مسیحیت در اسلام وجود ندارد، و آن هم به جهت اهتمام اسلام به تعقل و خردورزی است.

فهرست منابع

- قرآن کریم
 نهج البلاغه.
 کتاب مقدس.
 اسمارت، نینیان، (۱۳۸۲)، *تجربه دینی بشر*، ترجمه محمد محمدرضایی و ابوالفضل محمودی، تهران: سمت.
 پترسون، مایکل و دیگران، (۱۳۷۶)، *عقل و اعتقادات دینی*، تهران: طرح نو .
 ژیلسون، اتین، (۱۳۷۵)، *مبانی فلسفه مسیحیت*، ترجمه محمد محمدرضایی و سید محمود موسوی، قم: بوستان کتاب.
 سبحانی، جعفر، (۱۴۱۷)، *بحوث فی الملل و النحل*، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق.
 کاپلستون، فردریک چالرز، (۱۳۹۳)، *تاریخ فلسفه*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، جلد هشتم، تهران: علمی و فرهنگی.
 کلینی، محمد بن یعقوب، *کافی*، (۱۳۶۳)، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
 مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳)، *بحار الانوار*، بیروت: موسسه الوفاء.
 محمد رضایی، محمد، (۱۳۷۹)، *تبیین و نقد فلسفه اخلاق کانت*، قم: بوستان کتاب.
 وحیدی مهرجردی، شهاب‌الدین، (۱۳۹۷)، *رابطه عقل و ایمان از منظر ملاصدرا و کیرکگور*، *مجله جستارهای فلسفه‌دین*، سال اول، شماره اول، بهار و تابستان.

Kant, Immanuel, (1952), *The critique of Practical Reason*, Tr, Abbott, T, k, pp.289-361, In, *Great Book of the Western world*, Ends, Hutchins, R.M Chicago..., *Encyclopedia Britannica* INC, VOL42

_____, (1960), *Religion within the Limits of Reason Alone*, tr, with an Introduction and notes by Greene, TM, Hudson. H.H. New York. Harper torch books the cloister Library, 1960.

Sullivan, R.J, (1989), *Immanuel Kant's Moral theory*, New York, Cambridge university press, 1989.

Peterson Michael, (1991), *Reason and Religious Belief*, New York, Oxford, Oxford University press.

.Kierkegaard, Soren, (1941), *Concluding Unscientific postscript*, trans, David F. Swenson and Walter Lowry, Princeton University Press.

Philosophical investigation of the relationship between reason and faith and its impact on human religious' knowledge and understanding

Yasser Alizade¹, Hossein soleimani Amoli², Abdollah Rjaee Litkoochi,³

Abstract

The subject of knowledge, its tools and their validity has been one of the most important and first intellectual concerns of religious and non-religious thinkers. The discussion of the relationship between reason and religion and its impact on human religious' knowledge and understanding is one of the most important issues in the field of religiosity and religions. He paid attention to the issue of whether religious belief is rational or non-rational that one should only believe in. In the history of philosophy, there are two views in answering this question: one is knowledge based on rationalism and the other is knowledge based on faith. The first point of view is that truth exists using reason and analysis and is based on facts, but the second group; Believes that faith is necessary and beliefs can be accepted without evidence or reason. In this article, first among the rationalists, Kant, Mulla Sadra, Clifford's views are criticized, and among the believers, the views of Coelho, Kierkegaard, Esho, and Plantinga are criticized, and then the Islamic view of the relationship between reason and religion is discussed and this theory is emphasized. It has been established that in Islam there is a harmony between reason and religion in general, and faithism as it is proposed in the West is not acceptable.

Keywords: Reason, faith, religious knowledge, faith, rationalism.

¹. Ph.D. Student of Divinity, philosophy and Islamic theology , Department of Islamic knowledge and philosophy, Faculty of Humanities, Babol Branch, Islamic Azad University, Babol, Iran

². Assistant Prof, Department of Islamic knowledge and philosophy, Faculty of Humanities, Babol Branch, Islamic Azad University, Babol, Iran (Corresponding Author)

³. Assistant Prof, Department of Islamic knowledge and philosophy, Faculty of Humanities, Babol Branch, Islamic Azad University, Babol, Iran